

جایگاه و اهمیت گروه در اندیشه مولوی

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۹/۲۴

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۲/۱۴

^۱ یوسف‌علی بیرانوند

^۲ قاسم صحرائی

^۳ علی حیدری

چکیده

گروه یکی از مهم‌ترین پدیده‌های اجتماعی است. مولوی در مثنوی، بارها به مفهوم گروه اشاره کرده و مریدان و مخاطبان را به سلوک گروهی سفارش کرده است. آنچه مولوی درباره گروه گفته بسیار پویاست؛ به طوری که نظرات وی را به عنوان دانشی نظری می‌توان به کار بست و بومی ساخت. در این مقاله، تلاش ما آن است که با روش توصیفی - تحلیلی، نظرات مولوی را درباره گروه مورد بررسی قرار دهیم و به این پرسش‌ها پاسخ دهیم: ۱- معیارهای تشکیل گروه کدام‌اند؟ ۲- فواید تشکیل گروه چیست؟ ۳- آسیب‌های گروه چیست؟ و پس از بررسی مثنوی به این نتایج دست یافتیم که ۱- مولوی معیار تشکیل گروه را شباهت افراد می‌داند. ۲- او فواید تشکیل گروه را ضرورت پیمودن راه، اجرای دستورات دین، از بین رفتن ناامیدی و... می‌داند. ۳- مولوی آسیب‌های گروه را بی‌وفایی اعضای گروه، نداشتن هدف مقدس، رهبر ناآگاه، هم‌گروهی با افراد نادان و ناشایسته و... بیان می‌کند. واژگان کلیدی: مولوی، مثنوی، گروه، جامعه، سلوک.

^۱ - دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه لرستان Yossofali.biranvand@gmail.com

^۲ - دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه لرستان (نویسنده مسئول) + Sahrai.g@lu.ac.ir

Ghasem.sahrai@yahoo.com

^۳ - استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه لرستان aheidary1348@yahoo.com

مقدمه و بیان مسئله

از ره‌آوردهای اسلام در زندگی انسان‌ها، تمدن دیرپایی بود که توانست در بسیاری از کشورها خوش بدرخشد. کسانی مانند مولوی پرورده فرهنگ ایرانی - اسلامی هستند. مردم ایران پیش از اسلام به وسیله کتاب‌هایی مانند *کلیله و دمنه* با اندیشه‌های سیاسی، اجتماعی، تربیتی و... آشنا بودند. بعد از ظهور و گسترش اسلام، اندیشه‌ورزی اسلامی با پیشینه‌ای که بیشتر در ایران وجود داشت، با بزرگانی همچون فارابی (قرن چهارم)، ابن‌سینا (قرن پنجم)، ابوحامد غزالی (قرن ششم)، سعدی (قرن هفتم) و مولوی (قرن هفتم) به اوج خود رسید. از میان اندیشه‌ورزان مسلمان، مولوی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. وی در زمینه علوم انسانی نظرات بسیار مهمی دارد. او گاهی در مقام یک جامعه‌شناس حاضر می‌شود و سخنانی بیان می‌کند که اهل فن را به تفکر وامی‌دارد. با دقت در زندگانی مولوی می‌فهمیم که وی، خود سلوک گروهی را در مسیر عرفانی‌اش پیاده کرده‌است؛ همچنان که یارانی مانند برهان‌الدین محقق ترمذی، شمس تبریزی، صلاح‌الدین زرکوب، حسام‌الدین چلبی و مریدان فراوان دیگری نیز داشته است که با او به سلوک می‌پرداخته‌اند (سپهسالار، ۱۳۲۵: ۱۱۹-۱۵۴). مولوی برخلاف بسیاری از عارفان، که سلوک گروهی را باعث انحراف سالک می‌دانند، اعتقاد دارد که سلوک گروهی باعث ثبات قدم و رسیدن به هدف می‌شود. البته اذعان داریم که این مفاهیم جامعه‌شناسانه بدین شکل امروزی، در ذهن مولوی نبوده، ولی بدون شک، اهمیت قائل شدن برای گروه و موفقیت در سایه آن از دغدغه‌های ذهنی او بوده و به‌درستی به همین مسائل می‌اندیشیده است؛ هرچند طبیعی است که اصطلاحات دقیق صاحب‌نظران امروزی را به‌کار نبرده باشد. حکایت‌ها و ابیات فراوانی در مثنوی در زمینه گروه و اهمیت آن وجود دارد که ذکر و نقل همه آنها از حوصله یک مقاله خارج است؛ بنابراین، به‌ناچار در زمینه‌های مختلف موضوع بحث، فقط به ذکر نمونه‌های محدودی اکتفا می‌کنیم و از نقل و تحلیل همه موارد آگاهانه خودداری می‌کنیم. ذکر این نکته نیز الزامی است که در نگاه نخست امکان دارد مباحث مطرح شده در مقاله، ذهن خواننده را به سمت و سوی معهود اندیشه‌های عرفانی و دینی ببرد و مطابقت با آن اندیشه‌ها پذیرفتنی‌تر باشد؛ اما حقیقت آن است که افق دید مولوی آن‌قدر گسترده‌گی معنایی دارد که قابل تعمیم به مسائل جامعه‌شناسی جدید، روان‌شناسی و... نیز باشد.

در این پژوهش خواهیم کوشید نظریات مولوی را درباره گروه مورد بررسی قرار دهیم. بدین منظور نخست گروه و چگونگی آن را تبیین می‌کنیم؛ سپس به بررسی نظر مولوی خواهیم پرداخت.

اهداف و سؤالات تحقیق

در این پژوهش تلاش می‌کنیم نظرات مولوی را درباره گروه بکاویم و به این سؤالات پاسخ دهیم: ۱- مولوی معیارهای تشکیل گروه را چه می‌داند؟ ۲- از نظر مولوی فواید تشکیل گروه چیست؟ ۳- آسیب‌های گروه از نظر مولوی چیست؟

پیشینه تحقیق

از زمان مرگ مولوی تاکنون، تحقیقات فراوانی در رابطه با زندگی، آثار و عرفان وی صورت گرفته است. چند مورد از تازه‌ترین مقاله‌هایی که مرتبط با موضوع ما نیز هستند عبارت‌اند از: رحمدل (۱۳۸۴) در مقاله «نگاهی به ساختار اجتماعی اندیشه مولوی در مثنوی» به بررسی اندیشه‌های اجتماعی مولوی در عرصه شناخت، نقد و تحلیل رفتارهای اجتماعی پرداخته است. روحانی (۱۳۸۶) در مقاله «انگیزه‌های شاعری و منابع الهام مولوی در دیوان شمس» انگیزه‌های مولوی را برای سرودن شعر بررسی کرده است. ثابت (۱۳۸۷) در مقاله «شهر و ده در اندیشه مولوی» به بررسی شهر و ده از نظر مولوی پرداخته است. غلامحسین‌زاده و قاسم‌زاده (۱۳۸۹) در مقاله «رفتارشناسی مکر و نیرنگ در جامعه استبدادی از نگاه مولوی» با تکیه بر نظریات رفتارشناسان و روان‌شناسان اجتماعی کوشیده‌اند داستان «موسی و فرعون» را در مثنوی از نظر مکر و نیرنگ‌های آن مورد بررسی قرار دهند. همچنان که آوردیم، هیچ‌کدام از پژوهش‌ها تاکنون به موضوع گروه از نظر مولوی اختصاص نداشته و به این موضوع اشاره‌ای نکرده است.

چارچوب نظری

شاید از نخستین روزگار زندگی بشر و دیگر جانوران در این جهان، حرکت‌های گروهی انجام می‌گرفته است بنابراین نمی‌توان آغازی را برای کارهای گروهی در نظر گرفت. گروه از جمله پدیده‌های اجتماعی است که به‌خاطر نقش مهمی که در رسیدن به اهداف دارد، در پژوهش‌های انسان‌شناسانه بسیار مورد توجه قرار می‌گیرد. دو دسته از پژوهشگران بیش از سایر افراد به

مفهوم گروه توجه دارند؛ روان‌شناسان اجتماعی و جامعه‌شناسان. برای نخستین بار از روان‌شناسان اجتماعی کسانی مانند «هیمن^۱»، «نیوکمب^۲»، «مظفر شریف^۳»، «سینگر^۴»، «لئون فستینگر^۵» و از جامعه‌شناسان کسانی مانند «چارلز هورتن کولی^۶»، «مرتن^۷» و «دورکیم^۸» درباره گروه نظریاتی ارائه کرده‌اند. گروه مانند پدیده‌های اجتماعی دیگر تعاریف گوناگونی دارد. برخی آن را «مجموعه افرادی می‌دانند که نیامندی‌ها و وابستگی‌های متقابل خود را به نحوی از انحا برطرف می‌کنند.» (برکوویتز، ۱۳۷۲: ۳۷۹-۳۸۰). برخی می‌گویند: «گروه عبارت است از دو یا چند نفر که رابطه متقابل با یکدیگر دارند، گرد هم می‌آیند تا به هدف‌های خاصی دست یابند.» (رابینز، ۱۳۸۳: ۱۴۶ و Baron, 1986: 240). برخی نیز گروه را چنین تعریف می‌کنند: «گروه مرکب از تعدادی از انسان‌هاست که با یکدیگر روابط متقابل داشته، از عضویت خود در یک جمع که اعضای آن از یکدیگر انتظار اعمال و رفتار مشترکی دارند، آگاه‌اند.» (کوئن، ۱۳۹۰: ۱۲۶) از مجموع این تعریف‌ها می‌توان نتیجه گرفت که ۱- گروه بیش از دو نفر است. ۲- هدف یا نیازی برای تشکیل گروه لازم است. ۳- ارتباط در میان اعضای گروه و مشارکت اعضا برای کسب و تأمین هدف یا نیاز وجود دارد. ۴- افرادی که به گروه می‌پیوندند اغلب هدف یا اهداف مشترکی دارند که اگر بخواهند به صورت فردی در جهت رسیدن به آن اقدام کنند، رسیدن به آن به طول می‌انجامد یا حتی غیرممکن می‌باشد.

علت‌های بسیاری برای پیوستن افراد به گروه وجود دارد. از جمله آنهاست: «۱- امنیت: فرد با پیوستن به گروه، از تنهایی نجات پیدا کرده و احساس قدرت بیشتری می‌کند. ۲- پایگاه یا مقام ۳- احساس ارزش شخصی ۴- تأمین نیاز ۵- قدرت ۶- تأمین هدف ۷- ایجاد انگیزه» (رابینز، ۱۳۸۳: ۱۴۶ و برکوویتز، ۱۳۷۲: ۳۹۴). مولوی از جمله عارفانی است که به تشکیل گروه سفارش کرده و نظراتی را درباره چگونگی آن ارائه کرده است. نظریات فراوانی درباره ساختار و چگونگی گروه وجود دارد؛ ولی ما در این پژوهش بر نظریه خاصی تکیه نداریم و خواهیم کوشید بر ویژگی‌های مشترک نظرات مولوی با مفهوم و ویژگی‌های گروه تمرکز کنیم.

1. Hyman
2. Newcamb
3. Mozzaffar Sharif
4. Singer
5. Leon Festinger
6. Charles Horton Cooly
7. Robert Merton
8. David Emile Durkheim

روش تحقیق

این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی انجام شده و با تکیه بر این روش به بررسی نظرات مولوی دربارهٔ گروه و مقایسهٔ آنها با نظرات جامعه‌شناسان و روان‌شناسان اجتماعی پرداخته‌ایم.

یافته‌های تحقیق

مولوی بسیار بر کار گروهی تأکید دارد و آن را باعث موفقیت می‌داند. او اساس تشکیل گروه را شباهت افراد می‌داند. مولوی در مثنوی فوایدی را برای کار گروهی قائل شده و معتقد است که آسیب‌هایی نیز گروه را تهدید می‌کند.

برخی خاستگاه تفکر مولوی را دو موضوع دانسته‌اند: «۱- بایدها و نبایدهایی که از خاستگاه عرف اجتماعی و فرهنگ عمومی نشئت می‌گیرد و از آن به اخلاق تعبیر می‌شود. ۲- بایدها و نبایدهایی که از فکر و تجربه و روان‌شناسی اجتماعی مولانا سرچشمه می‌گیرد و از آن به اندیشهٔ اجتماعی تعبیر می‌شود» (رحمدل، ۱۳۸۴: ۵۳). نظرات مولوی دربارهٔ گروه را نیز می‌توان اندیشهٔ اجتماعی مولوی به حساب آورد. در ادامه می‌کوشیم نظرات مولوی را دربارهٔ گروه در مثنوی مورد بررسی قرار دهیم.

۱- تشکیل گروه

مولوی شباهت اعضای گروه را برای پذیرفته شدن در گروه و تشکیل آن ضروری می‌داند. همچنان که در ادامه خواهد آمد این شباهت می‌تواند شباهت مشرب، مسیر و هدف شباهت در جنس (ویژگی‌های مشترک)، شباهت ظاهری و درد مشترک باشد.

شباهت مشرب، مسیر و هدف

به اعتقاد فستینگر «مردم مایل‌اند وارد گروه‌هایی شوند که دارای افکار و توانایی‌های مشابه و هماهنگ با خودشان هستند. آنها از گروه‌هایی که دارای چنین ویژگی‌هایی نباشند خارج می‌شوند یا رفتار و افکار خود را به گونه‌ای تغییر می‌دهند که با الگوهای رایج در گروه تطابق پیدا کند» (صدیق سروستانی و هاشمی، ۱۳۸۱: ۱۵۷). مولوی می‌گوید: باطلان و عاطلان به خاطر مشرب و مسیر اشتباهی که دارند حاضر نیستند حرف حق را بشنوند و به راه راست گرایش پیدا کنند.

ز آن عجب‌تر دیده‌اید از من بسی لیک حق را کی پذیرد هر خسی؟
باطلان را چه ربایید؟ باطلی عاطلان را چه خوش آید؟ عاطلی
(مولوی، ۱۳۷۹: ۲۴۷)

بنابراین این شباهت در گروه بدکاران و شیاطین آنان را به تشکیل گروه برای بدکاری خود سوق می‌دهد. اینان هنجارشان بدکرداری است و اگر کسی بخواهد از گروه آنان خارج شود، با سرسختی اعضای گروه روبرو می‌شود.

از نُبی برخوان که شیطانان انس گشته‌انداز مسخ حق با دیو جنس
دیو چون عاجز شود در افتنان استعانت جوید او زین انسیان
که شما یارید با ما یاری جانب مایید جانب داری
گر کسی را ره زنند اندر جهان هر دو گون شیطان برآید شادمان
ور کسی جان بُرد و شد در دین بلند نوحه می‌دارند آن دو رشک‌مند
هر دو می‌خایند دندان حسد بر کسی که داد ادیب او را خرد
(همان: ۷۴۴)

این ابیات را در بیان اینکه شیاطین یک گروه هستند و ویژگی‌های مشترک، از جمله مسیر شیطانی و حسد دارند، آورده است. می‌توان شباهت در مشرب، مسیر و هدف را به وفاق گروهی تعبیر کرد. «اشتراک اعضای گروه در زمینه غیرمادی اجماع یا وفاق گروهی نام دارد. بی‌گمان هرگاه اعضای گروه از لحاظ افکار و امیال و رسوم و جز اینها به حد کفایت هماهنگ نباشد، گروه بر یگانگی کافی دست نخواهد یافت.» (آگبرن و نیم‌کوف، ۱۳۸۸: ۱۵۹) مولوی درباره شباهت خوبی‌ها می‌گوید:

خوب خوبی را کند جذب این بدان طیبیات للطیبین^۱ بر وی بخوان
(مولوی، ۱۳۷۹: ۱۷۴)

شباهت در جنس (ویژگی‌های مشترک)

مولوی یکی از شباهت‌هایی را که باعث پیوستن به گروه می‌شود شباهت نوع یا جنس می‌داند.

^۱. اقتباسی از (سوره نور، ۲۶) است.

ز آن که هر جنسی رباید جنس خود گاو سوی شیر نر کی رو نهد؟
گرگ بر یوسف کجا عشق آورد؟ جز مگر از مکر تا او را خورد
چون ز گرگی وارهد محرم شود چون سگ کهف از بنی آدم شود
(همان: ۲۴۸)

همچنین در «حکایت تملق کردن دیوانه جالینوس را و ترسیدن جالینوس» مولوی شباهت و ویژگی مشترک را که می‌تواند جنسیتی باشد، شرط هم‌گروهی می‌داند.

گر نه جنسیت بُدی در من از او کی رخ آوردی به من آن زشت‌رو؟
چون دو کس بر هم زند، بی هیچ شک در میانشان هست قدر مشترک
کی پرد مرغی مگر با جنس خود؟ صحبت ناجنس گور است و لحد
(همان: ۲۴۹)

شباهت ظاهری

حکایتی که برای توجیه شباهت ظاهری اعضای گروه آورده «حکایت سبب پریدن و چریدن مرغی با مرغی که جنس او نبود» است. در این حکایت مولوی می‌گوید:

آن حکیمی گفت: دیدم در تکی می‌دویدی زاغ با یک لک‌لکی
در عجب ماندم بجستم حالشان تا چه قدر مشترک یابم نشان
چون شدم نزدیک، من حیران و دنگ خود بدیدم هر دوان بودند لنگ
(همان: ۲۴۹)

در این حکایت می‌بینیم که به جز لنگی پا هیچ شباهتی بین این دو مرغ نیست. با توجه به حکایت، شباهت باید در میان اعضای گروه وجود داشته باشد، هرچند بسیار جزئی و حتی ظاهری باشد.

درد مشترک

طبق نظریه‌ای که به نظریه تعادل معروف است «افراد براساس عواطف و نگرش‌های مشابه راجع به اشیا و اهدافی که به‌طور مشترک به آنها ربط دارد به یکدیگر جذب می‌شوند» (برومند، ۱۳۸۷: ۲۷۱) مولوی در نی‌نامه یکی از شباهت‌های اعضای گروه را درد مشترک می‌داند:

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
نی حریف هر که از یاری برید
محرم این هوش جز بی‌هوش نیست
هر که او از هم‌زیانی شد جدا
تا بگویم شرح درد اشتیاق...
پرده‌هایش پرده‌های ما درید...
مر زبان را مشتری جز گوش نیست...
بی‌زبان شد گرچه دارد صد نوا
(مولوی، ۱۳۷۹: ۳)

همچنان که می‌دانیم موضوع عشق مولوی به شمس بسیار مشهور است. شمس نیز بی مولوی ناتوان از سلوک بوده است. شمس «در پی صاحب دردی است، تا سخن او را به جان دریابد. تا اینکه به جلال‌الدین مولوی برمی‌خورد، که هر دو سوخته یک آتش‌اند» (نقوی، ۱۳۸۳: ۳۷). می‌توان این هم‌نوایی با گروه را در این ابیات مشاهده کرد. در جای دیگر، علت نگرودن ابوجهل را در نداشتن درد مشترک دانسته است.

چون ابوبکر از محمد بُرد بو
چون نبد بوجهل از اصحاب درد
گفت: هذا لیسَ وَجَهٌ کاذبٌ
دید صد شقِّ قَمَر باور نکرد
(مولوی، ۱۳۷۹: ۲۴۸)

۲- فواید گروه

از نظر مولوی، تشکیل گروه فوایدی دارد که تشکیل آن برای ما بسیار مهم است. این فواید عبارت‌اند از: ضرورت پیمودن راه، دستور دین، منفعت‌رساندن به دیگران، از بین رفتن سختی‌ها، جلوگیری از انحراف، از بین رفتن ناامیدی، پیدا شدن راه، مشورت و مشارکت. در ادامه به بررسی و تحلیل آنها می‌پردازیم.

ضرورت پیمودن راه

مولوی پیوستن به یار و گروه را جزء ضروریات پیمودن راه می‌داند. او می‌گوید: برای رسیدن به خدا تو باید به دنبال پیر بروی؛ چون پیر نیز خود از کس دیگری روش رسیدن را آموخته است.

رو بجو یار خدایی را تو زود چون چنان کردی خدا یار تو بود
آن که بر خلوت نظر بردوخته است آخر آن را هم ز یار آموخته است
خلوت از اغیار باید نه ز یار پوستین بهر دی آمد نه بهار
(مولوی، ۱۳۷۹: ۱۷۲)

همچنان که از بیت سوم برمی آید، مولوی نیز به مانند جامعه‌شناسان به تقسیم جامعه به گروه خود و سایرین پرداخته است. یکی از پژوهشگران علوم اجتماعی به نام «سامنر»^۱ عقیده دارد «در صورتی که به جستجوی ملاک تمایزگذاری محیط اجتماعی بپردازیم، می‌توانیم از تقسیم جامعه به گروه خود (درون گروه) و سایرین (برون گروه) سود جویم. او مدعی است این تمایزگذاری، روابط اجتماعی انسان‌ها با یکدیگر را متأثر می‌کند. در واقع ما دوست درون‌گروه و متخاصم برون‌گروه هستیم.» (برکوویتز، ۱۳۷۲: ۳۸۸). با الهام از این تقسیم‌بندی، می‌توان اغیار را برون‌گروه و درون‌گروه را یاران و کسانی که با ما درد مشترک دارند دانست. به نظر نیوکمب دو گونه گروه مرجع وجود دارد: ۱- «گروه مرجع مثبت» گروهی است که فرد تمایل به حضور و عضویت در آن دارد و نگرش‌ها و رفتارهای جاری در آن را مطلوب می‌انگارد. ۲- «گروه مرجع منفی» گروهی است که جاذبه‌ای برای فرد ندارد و او سعی می‌کند خود را از آن دور نگه دارد (صدیق سروستانی و هاشمی، ۱۳۸۱: ۱۵۳). مولوی در جاهای دیگر هم، از این افراد یکدل سخن گفته و آنان را برابر با خود راه دانسته است:

چشم‌ها را چار کن در اعتبار یار کن با چشم خود دو چشم یار...
یار باشد راه را پیشیت و پناه چون که نیکو بنگری، یار است راه
(مولوی، ۱۳۷۹: ۹۴۴)

دستور دین

مولوی در «حکایت آن صیادی که خویشتن در گیاه پیچیده بود...» از زبان پرنده به طرفداری از تشکیل گروه و عرفان گروهی می‌پردازد و ضرورت‌هایی را برای آن برمی‌شمارد. از جمله این ضرورت‌ها آنکه دستورات دینی در راستای سلوک گروهی قرار دارد:

^۱. W.G. Sumner

مرغ گفتش: خواجه در خلوت مه‌ایست
 دین احمد را تره‌ب نیک نیست...
 از تره‌ب نهی کرده است آن رسول
 بدعتی چون درگرفتی ای فضول؟
 جمعه شرط است و جماعت در نماز
 امر معروف و ز منکر احتراز
 مصلحت در دین ما جنگ و شکوه
 مصلحت در دین عیسی غار و کوه
 (همان: ۸۹۹-۹۰۰)

این ابیات اشاره دارند به احادیثی از پیامبر(ص) که فرمودند: «خداوند مرا برای رهبانیت برنینگیخته است؛ بلکه بهترین دین خدا، آئین راستین و آسان اسلام است» (کلینی، ۱۳۶۵: ۵/۴۹۴). همچنین در جای دیگر فرمودند: «رهبانیت امت من هجرت، جهاد، نماز، روزه، حج و عمره است» (همان). با توجه به این ابیات که مضمونشان بر این احادیث نبوی تکیه دارد، می‌توان نتیجه گرفت که از نظر مولوی گروه یا بهتر بگوییم با مردم بودن یک تکلیف دینی است که باید اجرا گردد.

منفعت‌رساندن به دیگران

به‌نظر هیمن و سینگر «انسان‌ها در شکل‌دهی به نگرش‌های خود بیش از آنکه به خود متکی باشند به گروه‌هایی که با آنان در ارتباط‌اند تکیه دارند» (Hyman, 1968: 152). به‌نظر مولوی، تعامل با دیگران می‌تواند به آنها منفعت برساند و ما را نیز به‌خاطر صبری که از بدخویان می‌کشیم پاداش برساند. او از زبان آن پرنده سوّد با جماعت بودن را چنین بیان می‌کند:

رنج بدخویان کشیدن زیر صبر
 منفعت دادن به خلقان همچو ابر
 (مولوی، ۱۳۷۹: ۸۹۹)

مولوی در فیه ما فیه نیز می‌گوید: «مرا خوبی است که نخواهم هیچ دلی از من آزرده شود... آخر من تا این حد دل دارم که این یاران که به نزد من می‌آیند از بیم آنکه ملول نشوند شعری می‌گویم تا به آن مشغول شوند و اگر نه من از کجا، شعر از کجا. والله که من از شعر بی‌زارم.» (مولوی، ۱۳۸۹: ۷۴) درواقع شعر خواندن برای مردم و گروه خود را منفعتی دانسته است که از وی به آنان می‌رسد.

از بین رفتن سختی‌ها

رابینز^۱ دربارهٔ مزیت گروه می‌گوید: «فرد با پیوستن به گروه از تنهایی نجات پیدا کرده و احساس قدرت بیشتری می‌کند.» (رابینز، ۱۳۸۳: ۱۴۶) مولوی نیز دربارهٔ از بین رفتن سختی‌ها با پیوستن به گروه معتقد است که بدون گروه فرد در تنگنا می‌افتد. با گروه پیشرفت انسان صد برابر می‌شود. درحالی‌که اگر بخواهد به تنهایی راهی را طی کند، باید سختی‌های فراوانی را پشت سر بگذارد.

هست سنت ره جماعت چون رفیق بی‌ره و بی‌یار افتی در مضیق
راه چه بود؟ پُر نشان پای‌ها یار چه بود نردبان رای‌ها...
آن‌که تنها در رهی او خوش رود با رفیقان سیر او صد تو شود
چند سیخ و چند چوب افزون خورد تا که تنها آن بیابان را بُرد...
(مولوی، ۱۳۷۹: ۹۰۰)

جلوگیری از انحراف

گروه معمولاً حول محور یک یا چند ارزش اجتماعی ساخته می‌شود. ارزش اجتماعی یعنی «واقعه یا چیزی که مورد اعتنای جامعه قرار گیرد» (آگبرن و نیم‌کوف، ۱۳۸۸: ۱۸۸). جامعه «می‌کوشد که همواره اعضای جدید خود را در ضمن جریان جامعه‌پذیری، با موازین مقبول جامعه، که هنجارهای اجتماعی خوانده می‌شود، هم‌نوا کند» (همان: ۱۷۴). در این رابطه مولوی معتقد است که تشکیل گروه باعث جلوگیری از بدکاری و بدسخنی و ممانعت از عقل جزئی‌نگر می‌شود.

زان که با عقلی چو عقلی جفت شد مانع بد فعلی و بد گفت شد
نفس با نفس دگر چون یار شد عقل جزوی عاطل و بی‌کار شد
(مولوی، ۱۳۷۹: ۱۷۲)

این پیشرفت گروه می‌تواند هم به‌خاطر هم‌اندیشی و هم رعایت هنجارهای مورد پذیرش گروه و جامعه باشد.

^۱. Stephen Robbins

از بین رفتن ناامیدی

به نظر برکوویتز «انگیزش در درون گروه بیشتر از برون گروه است» (برکوویتز، ۱۳۷۲: ۳۹۰). انگیزش عبارت است از «هر عاملی که باعث فعالیت موجود زنده شود» (مان، ۱۳۸۸: ۳۰۷). مولوی نیز معتقد است: با پیوستن به گروه و زیر سایه یار قرار گرفتن از ناامیدی بیرون خواهیم آمد.

چون ز تنهایی تو نومیدی شوی زیر سایه یار خورشیدی شوی
(مولوی، ۱۳۷۹: ۱۷۲)

البته منظور از یار در این بیت، پیر است که به خاطر مورد اعتماد بودن با لفظ یار از او یاد کرده است. از پیر در عرفان، به عنوان رهبر گروه بسیار به نیکی از او یاد شده و در نزد سالکان از ارج فراوانی برخوردار است؛ به گونه‌ای که در بخش زیادی از کتاب‌های عرفانی از پیر به عنوان مهم‌ترین رکن گروه یاد شده است.

پیدا شدن راه

رابینز می‌گوید: «در بسیاری از اوقات، مدت زیادی طول می‌کشد تا یک نفر بتواند کار خاصی را انجام دهد. در سایه هم‌فکری و همکاری می‌توان کارهای مشکل را آسان ساخت» (رابینز، ۱۳۸۳: ۱۴۶). مولوی می‌گوید: اگر انسان‌های عاقل با هم همراه شوند روشنایی عقلانی پدیدار می‌شود و به پیروزی می‌انجامد.

عقل با عقل دگر دو تا شود نور افزون گشت و ره پیدا شود
(مولوی، ۱۳۷۹: ۱۷۲)

مشورت و مشارکت

تشکیل عاقلانه گروه می‌تواند به مشورت نیز بینجامد و باعث پیشرفت و هم‌افزایی شود. به نظر مولوی، فرد با پیوستن به گروه و مشورت با عاقلان از بلاها رهیده و پیشرفت می‌کند.

ور چه عقلت هست، با عقل دگر یار باش و مشورت کن ای پدر
با دو عقل، از بس بلاها وارهی پای خود بر اوج گردون‌ها نهی

(همان: ۵۸۲)

علت‌های پیروزی گروه

مولوی دو عامل «یکی شدن اعضای گروه» و «تقسیم کار براساس تخصص‌ها در میان اعضای گروه» را باعث پیروزی گروه می‌داند.

۱- یکی شدن اعضای گروه

یکی شدن اعضای گروه یا ادغام، عبارت است از «هماهنگ شدن اهداف فردی با اهداف گروهی» (رایبیز، ۱۳۸۳: ۳۶). مولوی در ابیاتی می‌گوید که نباید به دنبال ما و من بود؛ بلکه باید تنها یکی را در میان دید و بس.

گر همی خواهی که بفریزی چو روز هستی آن هستی نواز
هستی همچون شب خود را بسوز همچو مس در کیمیا اندر گداز
در من و ما سخت کردستی دو دست هست این جمله خرابی از دو هست...
هر که او بر در من و ما می‌زند ردّ باب است او و بر لا می‌تند
(مولوی، ۱۳۷۹: ۱۳۱-۱۳۲)

۲- تقسیم کار براساس تخصص‌ها در میان اعضای گروه

تقسیم کار یعنی «کار به چندین مرحله که هر مرحله از مراحل آن باید به وسیله فرد خاصی [از افراد گروه] انجام گیرد و تکمیل شود» (رایبیز، ۱۳۷۴: ۷۷۴/۳). دورکیم تقسیم کار را زائیده دنیای متمدن می‌داند که هرکسی تخصصی دارد (آگبرن و نیم‌کوف، ۱۳۸۸: ۱۵۷). مولوی با آوردن «حکایت شب‌دزدان که سلطان محمود، شب در میان ایشان افتاد» می‌گوید با توجه به اینکه هر کسی دارای تخصصی است باید در گروه براساس تخصص‌ها تقسیم کار انجام گیرد، تا بتوان به سخت‌ترین هدف‌ها هم نائل شد. در این داستان با یک گروه موفق سروکار داریم؛ چراکه با تقسیم کار توانسته‌اند به راحتی به هدف خود برسند. تقسیم تخصص‌ها را در میان گروه دزدان می‌توانیم جست. بدین ترتیب که یکی زبان سگ را می‌فهمد، دیگری اگر کسی را که در شب ببیند، در روز می‌شناسد، دزد سوم نقب‌زن ماهری است و... با این تخصص‌هاست که موفق می‌شوند خزانه سلطان محمود را سرقت کنند.

آن یکی گفت: ای گروه فن‌فروش که بدانم سگ چه می‌گوید به بانگ آن دگر گفت: ای گروه زرپرست گفت یک: خاصیتیم در بازو است گفت یک: خاصیتیم در بینی است گفت یک: نک خاصیت در پنجه‌ام بعد از آن جمله به هم بیرون شدند

هست خاصیت مرا اندر دو گوش قوم گفتندش: ز دیناری دو دانگ جمله خاصیت مرا چشم اندر است... که زخم من نقب‌ها با زور دست کار من در کارها بویینی است... که کمندی افکنم طول غلم... سوی قصر آن شه میمون شدند (مولوی، ۱۳۷۹: ۹۹۳-۹۹۴)

تقسیم کار در این داستان براساس تخصص هر فرد بوده و باعث پیروزی گروه شده است.

آسیب‌های گروه

مولوی بیشتر دیدگاه‌های خود را دربارهٔ آسیب‌های گروه در ضمن حکایات آورده است. از نظر او آسیب‌های گروه عبارت‌اند از: ایمن گمان‌بردن خود از بدی‌ها و یاری‌نجستن از متخصصان، بی‌وفایی اعضای گروه، نداشتن هدف مقدس، رهبر ناآگاه و ضعف هم‌رنگی، هم‌گروهی با افراد نادان و ناشایسته، تناقض اهداف در بین افراد گروه و تعارض زیاد نگرش‌های افراد. در ادامه این آسیب‌ها را بررسی می‌کنیم.

ایمن گمان‌بردن خود از بدی‌ها و یاری‌نجستن از متخصصان

ایمن گمان‌بردن خود از بدی‌ها با مفهوم «قوم‌مداری» برابر می‌نماید. قوم‌مداری «بیانگر موقعیت کسانی است که باور دارند یک شیوه خاص از رفتار، زندگی، اقدام یا تفکر باید بر شیوه‌های دیگر ترجیح داده شود.» (محسنی، ۱۳۸۱: ۱۴۷) این شیوه تفکر «غالباً مانع نوآوری‌های احتمالاً سودمند می‌شود» (کوئن، ۱۳۹۰: ۶۳). در این مورد مولوی «حکایت آن پادشاه جهود که نصرانیان را می‌کشت» را آورده است: در این داستان وزیر پادشاه یهودیان با از جان‌گذشتگی به درون مسیحیان رخنه کرده و دین آنان را خدشه‌دار می‌کند تا بتواند مسیحیان را گمراه کند و سرانجام موفق می‌شود. مولوی در پایان این حکایت، ابیاتی را می‌آورد که بر آفت گمان نیک بردن اعضای گروه از بدی‌های درونی و بیرونی و نیز مدد‌نجستن از پاکان الهی دلالت دارد.

اندرین فتنه که گفتیم آن گروه
ایمن از شرّ امیران و وزیر
نسل ایشان نیز هم بسیار شد
و آن گروه دیگر از نصرانیان
مستهن و خوار گشتند از فتن
از وزیر شوم رای شوم فن
نام احمد داشتندی مستهان
در پناه نام احمد مُستجیر
نور ناصر آمد، یار شد
ایمن از فتنه بُدند و از شکوه
(مولوی، ۱۳۷۹: ۳۳)

بنابراین اعضای گروه باید همیشه خطرات را پیش‌بینی کنند و برای آن راه‌حلی بیندیشند.

بی‌وفایی اعضای گروه

همان‌طور که در حکایت «تنها کردن باغبان، صوفی و فقیه و علوی را از همدگر» آمده است به‌خاطر آنکه صوفی، فقیه و علوی پیمان محکمی با یکدیگر ندارند، باغبان به‌راحتی، آنها را می‌فریبد و یکی پس از دیگری آنها را از پای درمی‌آورد. مولوی چنین آنها را توصیف کرده است:

باغبانی چون نظر در باغ کرد دید چون دزدان به باغ خود سه مرد
یک فقیه و یک شریف و صوفئی هر یکی شوخی، بُدی لایوفئی
(همان: ۲۵۲)

همچنان‌که در بیت دوم می‌بینیم هریک از آنها را بی‌وفا و پیمان‌شکن معرفی کرده‌است.

نداشتن هدف مقدس

همان‌طور که در «حکایت منافقان و مسجد ضرار ساختن ایشان» آمده است منافقان تشکیل یک گروه می‌دهند و به‌خاطر حسادتی که دارند مسجدی را بنا می‌کنند و هدف اصلی آنها در این کار ستیز کردن با پیامبر (ص) است که خوشبختانه شکست می‌خورند و به هدف نمی‌رسند؛ چراکه هدف آنها مقدس نیست.

کز برای عزّ دین احمدی مسجدی سازیم و بود آن مرتدی
این چنین کثر بازی می‌باختند مسجدی جز مسجد او ساختند...
ای دریغا، کان سخن از دل بُدی تا مراد آن نفر حاصل شدی
(همان: ۲۷۹)

رهبر ناآگاه و ضعف هم‌رنگی

همچنان‌که در «حکایت دقوقی و کراماتش» آمده است؛ آن هفت مرد، یک گروه را تشکیل می‌دهند. خلاصه داستان بدین شرح است که دقوقی پس از ریاضت و کشف و شهود، موفق می‌شود هفت مردان را ملاقات کند. آنها او را به‌عنوان امام جماعت خود برمی‌گزینند. در پایان نماز هستند که متوجه می‌شوند دریای طوفانی درحال غرق کردن یک کشتی است. تا اینکه دقوقی دعا می‌کند و کشتی و کشتی‌سواران از غرق‌شدن نجات می‌یابند. به‌خاطر آنکه دقوقی قانون هفت‌مردان را، که توکل به رضای خداوند است، نادیده می‌گیرد او را ترک می‌کنند. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که رهبر گروه اگر از درون گروه انتخاب شود، بهتر است؛ چراکه اعضای گروه او را بهتر می‌شناسند و او نیز با هنجارهای گروهی آشنایی خواهد داشت. «هنجارهای گروهی قوانینی هستند که گروه آنها را به‌کار می‌بندد؛ بنابراین هنجارها دربارهٔ باید‌ها و نبایدها کاملاً تجویزی هستند» (Pennington, 2014: 85). دقوقی نیز اگر در درون گروه رشد می‌یافت و عرف درون‌گروهی را می‌دانست، از آن تخطی نمی‌کرد. هفت‌مردان پس از دعای دقوقی می‌گویند:

چون رهید آن کشتی و آمد به کام	شد نماز آن جماعت هم تمام
فُجُجُجی افتادشان با هم‌دگر	کین فضولی کیست از ما ای پدر؟
هر یکی با دگر گفتند سیر	از پس پشت دقوقی مستتر
گفت هر یک: من نکردستم کنون	این دعا، نی از برون، نی از درون
گفت: مانا کین امام ما ز درد	بوالفضولانه مناجاتی بکرد...

(مولوی، ۱۳۷۹: ۴۱۸)

یکی از عوامل مهم انسجام گروه هم‌رنگی است «هم‌رنگی را می‌توان تغییر در رفتار یا عقاید شخص در نتیجه اعمال فشار واقعی یا خیالی از طرف فردی دیگر یا گروهی از مردم تعریف کرد.» (جمعی از مؤلفان، ۱۳۹۱: ۴۷۷) در این داستان، به‌خاطر سرپیچی دقوقی هم‌رنگی میان رهبر و پیروان کم‌رنگ شده است.

هم‌گروهی با افراد نادان و ناشایسته

مولوی، هم‌گروهی با افراد ناشایسته را باعث شکست گروه می‌داند.

همره‌ی نه کو بُود خصم خَرَد می‌رود با تو که یابد عقبه‌یی
 فرصتی جوید که جامه تو بَرَد یا بُود اشتر دلی چون دید ترس
 که تواند کردت آن جا نه‌بهای یار را ترسان کند اشتر دلی
 گوید از بهر رجوع از راه درس این چنین همره عدو دان نه ولی
 (مولوی، ۱۳۷۹: ۹۰۰)

مولوی همچنین در وصیت‌نامه خود می‌گوید: «أصیکم... وَ تَرَکِ مُجَالَسَةِ السُّفَهَاءِ وَ الْعَوَامِ وَ مَصَاحِبِ الصَّالِحِينَ وَ الْکِرَامِ. فَإِنَّ خَيْرَ النَّاسِ مَنْ يَنْفَعُ» (افلاکی، ۱۳۶۲: ۲ ۵۸۴). از جمله حکایاتی که مولوی در این باره بیان کرده «حکایت اعتماد کردن بر تملق و وفای خرس» است. در این حکایت، مولوی به بیان و نقد دوستی و تشکیل گروه با نادان‌ها پرداخته است. «او می‌گوید دوستی آنان در واقع دشمنی و دشمنی آنان دوستی محسوب آید» (زمانی، ۱۳۸۶: ۲/۴۸۶).

مهر ابله، مهر خرس آمد یقین کین او مهرست و مهر اوست کین
 عهد او سست است و ویران و ضعیف گفت تو زفت و وفای او نحیف
 گر خورد سوگند هم باور مکن بشکند سوگند مرد کژ سخن
 چون که بی سوگند، گفتش بُد دروغ تو میفت از مکر و سوگندش به دوغ
 نفس او میرست و عقل او اسیر صد هزاران مصحفش خود خورده گیر...
 (مولوی، ۱۳۷۹: ۲۵۰)

تناقض اهداف در بین افراد گروه

مولوی «حکایت چالیش عقل با نفس همچون تنازع مجنون با ناقه، میل مجنون سوی حرّه، میل ناقه واپس سوی کرّه» را به‌عنوان تمثیل جان و تن آورده است، این دو را می‌توان نماد انسان‌هایی با سلیقه‌های متفاوت نیز در نظر گرفت. از آن چنین نتیجه‌ای را می‌توان گرفت: از آنجاکه مجنون (جان) هدفی و ناقه (تن) هدفی دارد و اهداف آن دو ادغام‌ناپذیر است؛ بنابراین چاره‌ای جز جدایی نیست. در نتیجه برای ادغام و وفاق در گروه باید اهداف و امیال به هم نزدیک باشد.

میل مجنون پیش آن لیلی روان میل ناقه پس، پی کرّه دوان
 یک دم از مجنون ز خود غافل بُدی ناقه گردیدی و واپس آمدی
 (همان: ۵۹۳)

بنابراین با وجود تناقض اهداف، هیچ‌کس به هدف خود نمی‌رسد.

تعارض زیاد نگرش‌های افراد

مولوی «حکایت نوح و پسرش، کنعان» را دربارهٔ تعارض نگرش‌ها آورده است. نوح (ع) حتی با معجزه نتوانسته است نگرش پسرش را به سمت خود مایل کند. نوح (ع) به قدرت خداوندی آگاه است؛ در حالی که کنعان به فکر و تدبیر خود مغرور است.

همچو کنعان که آشنا می‌کرد او
که: نخواهم کشتی نوح عدو
هی بیا در کشتی بابا نشین گفت: نی، من آشنا
تا نگردي غرق طوفان، ای مهین
آموختم هین مکن کین موج طوفان بلاست
من به جز شمع تو، شمع افروختم
گفت: نی رفتم بر آن کوه بلند
دست و پا و آشنا، امروز لاست
عاصم‌ست آن کُنه مرا از هر گزند...
(همان: ۳۷۵)

نتیجه‌گیری

گروه از جمله پدیده‌های اجتماعی است که به‌خاطر نقش مهمی که در رسیدن به اهداف دارد، در پژوهش‌های جامعه‌شناختی بسیار مورد توجه قرار گرفته است. در میان اندیشه‌ورزان مسلمان، مولوی به گروه و جایگاه و اهمیت آن توجه خاص داشته و درخصوص معیارهای تشکیل گروه، فواید تشکیل گروه و آسیب‌هایی که متوجه گروه می‌شود، نظرات ارزشمندی ارائه کرده است. او برخلاف بسیاری از عارفان، که سلوک گروهی را باعث انحراف سالک می‌دانند، اعتقاد دارد که سلوک گروهی باعث ثبات قدم و رسیدن به هدف می‌شود.

به نظر مولوی، تشکیل گروه براساس شباهت‌های افراد انجام می‌گیرد. این شباهت‌ها عبارت‌اند از: ۱- شباهت مشرب، مسیر و هدف؛ اینکه بدکاران به‌خاطر شرارتی که دارند و نیکوکاران به‌خاطر خوبی‌شان به‌سوی هم سوق می‌یابند. ۲- شباهت در جنس یا ویژگی‌های مشترک افراد باعث پیوستن آنها به گروه می‌شود. ۳- شباهت ظاهری هرچند اندک باشد، باعث هم‌گروهی می‌شود. ۴- درد یا مشکلی که میان اعضای گروه مشترک باشد، می‌تواند زمینه هم‌گروهی آنها را فراهم کند.

مولوی معتقد است که فواید تشکیل گروه به این قرار است: ۱- ضرورت پیمودن راه؛ از آ- نجاکه برخی اعضای گروه به پختگی فکری رسیده‌اند باید با آنها هم‌گروه شد. ۲- پیروی از دستور دین؛ سخنان و روش زندگی پیامبر (ص) پیروان او را به حضور در گروه دعوت می‌کند. ۳- منفعت رساندن به دیگران؛ تعامل با دیگران می‌تواند پاداش به همراه داشته باشد. ۴- از بین بردن سختی‌ها؛ فرد بدون عضویت در گروه به سختی می‌افتد و با گروه موفقیت او صدبرابر می‌شود. ۵- جلوگیری از انحراف؛ تشکیل گروه فرد را از بدکاری، بدسخنی و عقل جزئی‌نگر، که باعث انحراف است، به دور می‌دارد. ۶- از بین رفتن ناامیدی‌ها؛ فرد با قرار گرفتن در سایه رهبر گروه از ناامیدی نجات می‌یابد. ۷- پیداشدن راه؛ انسان‌های عاقل در گروه قرار می‌گیرند و با کمک هم راه پیروزی را نمایان می‌کنند. ۸- مشورت و مشارکت؛ مشورت و مشارکت اعضای گروه به پیشرفت و هم‌افزایی می‌انجامد. به نظر مولوی، گروه به‌خاطر یکی شدن اعضای گروه و تقسیم کار براساس تخصص‌ها در میان اعضای گروه پیروز می‌شود.

همچنین آسیب‌های گروه از نظر مولوی عبارت‌اند از: ۱- ایمن گمان بردن خود از بدی‌ها و یاری نجستن از متخصصان؛ به این معنی که اعضای گروه آنقدر خود را خوب بدانند که از دیگران برای رفع مشکلاتشان کمک نگیرند. ۲- اگر اعضای گروه بی‌وفایی پیشه کنند، گروه متلاشی می‌شود. ۳- اگر هدف اعضای گروه مقدس نباشد، به نتیجه نمی‌رسد. ۴- رهبر ناآگاه و ضعیف هم‌رنگی؛ اگر رهبر از درون گروه انتخاب نشود، هنجارهای گروه را نمی‌شناسد و نمی‌تواند در جهت تحقق آنها گام بردارد. ۵- هم‌گروهی با افراد نادان و ناشایسته از دشمنی بدتر است. ۶- تناقض اهداف در میان اعضای گروه می‌تواند باعث دور شدن افراد از یکدیگر شود. ۷- اگر نگرش‌های افراد زیاد از هم دور باشد، باعث جدایی آنها از یکدیگر می‌شود.

منابع

- قرآن کریم.
- آگ‌برن، ویلیام فیلدینگ؛ نیم‌کوف، مایر فرانسیس (۱۳۸۸)، *زمینه جامعه‌شناسی*، ترجمه و اقتباس امیرحسین آریان‌پور، تهران: نشر گستره.
- افلاکی، احمد (۱۳۶۲)، *مناقب‌العارفین*، به کوشش تحسین یازجی، چاپ دوم، تهران: دنیای کتاب.
- برکوویتز، لئونارد (۱۳۷۲)، *روان‌شناسی اجتماعی*، ترجمه محمدحسین فرجاد، چاپ اول، تهران: اساطیر.

- برومند، زهرا (۱۳۸۷)، *مدیریت رفتار سازمانی*، تهران: پیام نور.
- ثابت، عبدالرحیم (۱۳۸۷)، «شهر و ده در اندیشه مولوی»، *مجله ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*، پاییز ۸۷، شماره ۱۲: ۶۹-۴۹.
- جمعی از مؤلفان (۱۳۹۱)، *روان‌شناسی عمومی*، تهران: انتشارات پیام نور.
- رایبیز، استغنی. پی (۱۳۸۳)، *مبانی رفتار سازمانی*، ترجمه سیدمه‌دی الوانی و حسن دانایی، چاپ سوم، تهران: انتشارات دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- رایبیز، استغنی. پی (۱۳۷۴)، *مدیریت رفتار سازمانی ج ۳*، ترجمه علی پارسائیان و سیدمحمد اعرابیان، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی.
- رحمدل، غلامرضا (۱۳۸۴)، «نگاهی به ساختار اجتماعی اندیشه مولوی در مثنوی»، *مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز*، بهار ۸۴، دوره ۲۲، شماره ۱: ۶۸-۵۱.
- روحانی، رضا (۱۳۸۶)، «انگیزه‌های شاعری و منابع الهام مولوی در دیوان شمس»، *مجله پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا)*، تابستان ۸۶، دوره ۱، شماره ۲: ۲۱۰-۱۸۵.
- زمانی، کریم (۱۳۸۶)، شرح جامع مثنوی معنوی، جلد دوم، چاپ هفدهم، تهران: انتشارات اطلاعات.
- سپهسالار، فریدون (۱۳۲۵)، *رساله سپهسالار*، تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، تهران: انتشارات اقبال.
- صدیق سروستانی، رحمت‌الله؛ هاشمی، سیدضیاء (۱۳۸۱)، «گروه‌های مرجع در جامعه‌شناسی و روانشناسی اجتماعی با تأکید بر نظریه‌های مرتن و فستینگر»، *نامه علوم اجتماعی*، شماره ۲۰، پاییز و زمستان ۱۳۸۱: ۱۶۷-۱۴۹.
- غلامحسین‌زاده، غلامحسین؛ قاسم‌زاده، سیدعلی (۱۳۸۹)، «رفتارشناسی مکر و نیرنگ در جامعه استبدادی از نگاه مولوی»، *مجله ادب و زبان*، زمستان ۸۹، دوره جدید، شماره ۲۵: ۱۸۲-۱۵۷.
- کلینی، محمد (۱۳۶۵)، *اصول کافی*، جلد پنجم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- کوئن، بروس (۱۳۹۰)، *مبانی جامعه‌شناسی*، ترجمه غلامعباس توسلی و رضا فاضل، چاپ بیست و سوم، تهران: سمت.
- مان، نورمن لسلی (۱۳۸۸)، *اصول روان‌شناسی*، ترجمه محمود ساعتچی، تهران: امیرکبیر.
- محسنی، منوچهر (۱۳۸۱)، *مقدمات جامعه‌شناسی*، تهران: انتشارات دیدار.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۹)، *فیه ما فیه*، تصحیح محمدحسن فروزانفر، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۹)، *مثنوی معنوی*، تصحیح رینولدالین نیکلسن، قزوین: انتشارات سایه.
- نقوی، نقیب (۱۳۸۳)، «شمس روشنگر روزگاران مولوی»، *مجله تخصصی زبان و ادبیات دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد*، تابستان ۸۳، دوره ۳۷، شماره ۲: ۵۳-۳۷.

- Baron, Robert A. (1986), *Behavior in Organization: Understanding and Managing the Human Side of Work*, 2nd Edition, Boston: Allyn & Bacon.
- Hyman, Herbert; Cleanor Singer, H. (1968), *Readings in Referene Group Theory And Research*, New York: Free Press.
- Pennington, Donald. (2014), *The Social Psychology of Behaviour in Small Groups*, London and New York: Psychology Press, Talor and Francis Group.

